

هو العليم

ويثگی دعوت الهی

عيد فطر ۱۴۲۱ هجرى قمرى

بیانات:

آية الله حاج سيّد محمد محسن حسيني طهراني

قدس الله سرّه



[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنِّعَمِ وَالنُّعْمَ بِالشُّكْرِ.

نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ. وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى

هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ، السَّرَّاعِ إِلَى مَا نُهِيتَ

عَنْهُ. وَنَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَأَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ

غَيْرُ قَاصِرٍ وَكِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ. وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانًا مِّنْ عَايِنَ

الْغُيُوبِ وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ؛ إِيمَانًا نَفِيَّ إِخْلَاصُهُ

الشُّرْكَ وَ يَقِينُهُ الشُّكَّ وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ [وَوَحْدَهُ

لَا شَرِيكَ لَهُ] وَ أَنَّ مُحَمَّدًا [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ]

عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ شَهَادَتَانِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ

الْعَمَلَ، لَا يَخِفُّ مِيزَانٌ تُوَضَّعَانِ فِيهِ وَ لَا يَثْقُلُ مِيزَانٌ

تُرْفَعَانِ عَنْهُ.

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ (وِإِيَّاي) بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ

الزَّادُ وَبِهَا الْمَعَادُ [المعاد]؛ زَادٌ مُبْلَغٌ وَ مَعَادٌ [معاد]

مُنْجِحٌ. دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَ وَعَاَهَا خَيْرٌ وَاعٍ؛ فَأَسْمَعُ

دَاعِيَهَا وَ فَازَ وَاعِيَهَا.^۱

^۱ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۱۶۹. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۴۰۹، تعلیقه:

«تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌های او را حمد می‌کنیم هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کُند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناہانی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او همه آنها را إحصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می‌برد.

و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفّه میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.

ای بندگان خدا، من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم، تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت انسان به سوی خدا به سبب آن است؛ تقوا زادی است که انسان را به سر منزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنونده‌ترین دعوت‌کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ‌کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت‌کننده آن، آن را به گوش رساند و حفظ‌کننده آن رستگار گردید.»

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ *

اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾.^۱

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چگونگی دعوت به سوی خدا توسط پیامبر

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.^۲

جهت تعجیل در ظهور امام زمان علیه السلام،

حضرت بقية الله في الأرضين جعلنا

الله لتراتب مقدمه الفداء صلواتی ختم کنید.

در این آیه، خداوند به پیغمبر خطاب می کند:

ای رسول ما، به مردم بگو راه من و مسیر من همین

است، و ممشا و طریق من همین نحو است که در

قرآن برای شما بیان شده است و من مبین و مفسر و

^۱ سوره إخلاص (۱۱۲). الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است * بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است * خداوند صمد است (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست) * نمی زاید و زاییده نشده است * و هیچ کس برای او همتا و انبازی نمی تواند بوده باشد.»

^۲ سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۲:

«بگو ای پیغمبر: این است راه من که از روی بصیرت به سوی خدا دعوت می کنم؛ من و آن کسانی که از من پیروی می نمایند. و پاک و منزّه است خدا و من از مشرکین به خدا نمی باشم.»

توضیح‌دهنده آن و پیاده‌کننده و مجری آن احکام و قوانین در میان امت هستم.

راهی را که من در پی دارم، راهی است به سوی خدا: ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ﴾؛ من به سوی خدا می‌خوانم، نه به سوی نفس و شهوات دنیا. و این دعوت من ﴿عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾ است. تمام نکته در این کلمه نهفته است! دعوتی که من می‌کنم عَلَى الْعَمِيَاءَ، کورکورانه، از روی جهالت، از روی نادانی و از روی هوای نفس نیست؛ بلکه ﴿عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾ است. این دعوت من از روی بصیرت و بینش است.

﴿أَنَا وَمَنْ أَتَّبَعَنِي﴾؛ من از روی بصیرت عمل می‌کنم و براساس بصیرت راه می‌روم و [همین‌طور] هر کسی که متابعت مرا بکند و انقیاد از اوامر و نواهی من بکند.

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ منزّه است خدا از حمد و توصیف ما و من از مشرکین نخواهم بود.

پیامبر اکرم در این آیه چه منظوری را می‌خواهد بفرماید؟ خدای متعال در خطاب پیغمبر

اکرم چه مقصدی دارد؟ ﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ﴾؛

«دعوت من به خدا از روی بصیرت است.» این نکته تمام منظور آیه را در خود نهفته دارد. دعوت و ادعا زیاد است و همه افراد مدعی دعوت به پروردگار، توحید، رسالت و مبانی اسلام هستند؛ اما آیا دعوت آنها ﴿عَلَى بَصِيرَةٍ﴾ و از روی بینش صحیح است؟!

نقش جهالت در انحراف از مسیر

از سابق به نحو مستمر در عالم اسلام و همین طور در سایر ادیان، از نقطه نظر انحرافی که در آن دین و شریعت متوجه مردم می نمود، دو نکته مورد توجه است. نکته اول مسئله جهالت است. شخص جاهل و نادان به شخصی اطلاق می شود که نسبت به مرام، جهل دارد و اطلاع و تخصصی ندارد و درس نخوانده است، یا اینکه خداوند متعال قلب او را با علوم لدنی اشراب نکرده است. این افراد، افراد جاهلی هستند و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید: «قَصَمَ ظَهْرِي صِنْفَانِ: جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ وَ

عالمٌ مُتَهَتِّكٌ. ^۱ جاهل متنسک به آن جاهلی گفته

می شود که نسبت به احکام و مبانی جهل دارد و به مطالب عالم نیست؛ تخیلاتی دارد و با آن تخیلات، تصوّر می کند که می تواند راه صحیح را بیماید. این جاهل بر دو گونه است:

قسم اول: جاهلی که نادان است، ولی در مقام تربیت است و خود را در معرض تربیت قرار داده است. این شخص هدایت پیدا می کند و راه می رود و به دست شخص عالم و راه یافته، به مطلوب می رسد و از آن علومی که شخص عالم به آن علوم اِشْراب شده است، او هم بهره مند خواهد شد.

دسته دوم: جاهلی که به جهل خود علم ندارد و نمی داند که جاهل است؛ یعنی تصور احتیاج و نیاز در او مرده است و در وجود او قرار ندارد؛ خود را عالم و نسبت به مسائل وارد می داند.

خلیفهٔ دوم در صلح حدیبیه با پیغمبر اکرم مخالفت کرد و وقتی رسول خدا دستور دادند که افراد

^۱ معدن الجواهر، ص ۲۶، با قدری اختلاف. مهر تابان، ص ۱۲۴:

«دو طائفه کمر مرا شکستند: اول، جاهل مقدّس مآب؛ دوم، عالم بی باک.»

سرهای خود را حلق کنند، عده‌ای از مردم از دستور خدا سرپیچی کردند و گفتند: «چطور ما که حج بجا نیاورده‌ایم، سر خود را حلق کنیم و بتراشیم و به مدینه پیش اهل و عیالمان و قوم و خویش‌هایمان برگردیم و جواب آنها را چه بدهیم؟! می‌گویند: شما که حج انجام نداده‌اید پس چرا سر خودتان را تراشیده‌اید؟!» اینها به دستور پیامبر عمل نکردند و سر خود را نتراشیدند.^۱

همین عمر بن خطاب، خلیفۀ دوم، می‌گوید: «من هیچ‌گاه در رسالت شما شك نکردم، فقط امروز برای من این شبهه پیدا شد!»^۲ او از اول هم اشتباه می‌کرده است و از او مطالبی نسبت به این قضیه شنیده شده است که بارها می‌گفت: «أنا زَمِيلُ مُحَمَّدٍ»^۳ من دوشادوش رسول خدا هستم.» یعنی همان‌طوری که به او وحی می‌شود، من هم مطالب را ادراک می‌کنم؛ مسائلی را که پیغمبر اکرم می‌گوید، آن مسائلی را که از

^۱ رجوع شود به المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۰۹؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۱۴.

^۲ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۳۷۱.

^۳ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۵.

جانب وحی می گوید، دست من به او نمی رسد؛ ولی
مسائلی را که از جانب خود می گوید، در این زمینه من
هم با او شریک هستم!

درست توجه کنید و ببینید دقیقاً مطالبی است
که اکنون رواج دارد. کلام رسول خدا را به دو قسم
تقسیم می کنند: قسمی که وحی است، و قسمی که
زائیده فکر و اندیشه اوست. در آن قسمی که وحی
است، البته حقّ تصرّف و دخالت را نمی بینند و در
آن قسمت که ناحیه فکر و اندیشه او مدخلیت دارد،
خود را دخیل می بینند و چه بسا خود را اولی و أحقّ
و أبصر و داناتر و عالم تر نسبت به مسئله می پندارند؛
غافل از اینکه کلام رسول خدا، کلام واحد است و
نفس آن فکر و آن اندیشه ای که از نفس مبارک
پیغمبر اکرم ظهور پیدا کند، مُلهم از جانب پروردگار
است. آن نفس دیگر در نفسیت باقی نمانده است و
نفسیت خود را از دست داده است.

بنابراین، مطالبی که بر نفس پیامبر اکرم تنازل
پیدا می کند، یا به صورت وحی است و مُرسِل و مُبلِّغ
او جبرائیل و امین وحی است و یا اینکه به صورت

الهامات نفسی بر فکر و سینه پیغمبر نازل می شود. تفکیک بین این دو مسئله و کلام رسول خدا را به دو قسم تقسیم کردن، کفر محض و شرک محض خواهد بود.

الآن هم این مسئله رواج دارد و جهّال و نادانانی هستند که اینها را تصور بر این است که می توانند پا جای پای رسول خدا بگذارند و پا جای پای ائمه هدی و اولیا قرار بدهند؛ و همان طوری که آنها مسائل را می دانستند، اینها هم بدانند و همان طوری که آنها نسبت به قضایا اشراف داشتند، اینها هم نسبت به مسائل اشراف داشته باشند. این جاهل، جاهل متنسک است؛ جاهلی که در لباس تقوا و نسک و زهد جلوه می کند و با تخیلات خام و افکار جاهلانۀ خود در مقابل رسول خدا و ائمه هدی و منطق دین به مقابله و معارضه می پردازند. این یک دسته.

دسته دوم افرادی هستند که اینها عالم هستند و نسبت به مسائل اطلاع دارند؛ ولی متأسفانه گرفتار هوای نفس هستند و این اطلاعات و علم و دانش را

در مسیر هوای نفس به کار می‌برند. به فرمایش
امیرالمؤمنین: «عالمٌ مُتَهَتِّكٌ؛ عالمی که نسبت به بیان
مسائل باکی ندارد و تقوا ندارد و نفس او دستخوش
و گرفتار اهواء و امیال دنیای دنی است.» این شخص
کمر امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌شکند؛ چون
حربه و وسیله در دست دارد و کلماتی چند فراگرفته
است و با آن کلمات، قلوب عوام غیر مطلع را
به سمت غیر خدا جذب می‌کند و می‌کشاند. این
شخص بصیرت ندارد.

اساس دعوت به سمت خدا

بنابراین صرف دعوت به سوی خدا، دعوت
به سوی خدای واقعی و عالم نفس الامر و حقایق
نیست. همه افراد مدعی دعوت به سوی پروردگار
هستند، بلکه این دعوت به سوی خدا را وسیله‌ای
برای گذران زندگی و وصول و بلوغ به غایات
نفسانی و اهواء و امیال و منافع خود قرار می‌دهند.
صرف دعوت به خدا از همه افراد متمشی است. همه
افراد، خلفای جور، ظلام و حکام، ظالمین به دین و
ظالمین به امت رسول خدا با حربه دین و حربه

دعوت به خدا مردم را از آن مسیر، منحرف کرده‌اند. حجاج بن یوسف ثقفی با همین آیات قرآن و استشهاد به آن و اینکه خود را اُولی الامر می‌دانست، توانست این‌همه جنایات را انجام دهد و استدلال می‌کرد بر اینکه از ناحیهٔ پروردگار مأمور و والی است. خلفای راشدین و خلفای ثلاثهٔ اُولی با دعوت به پروردگار مردم را منحرف کردند. اگر آنها دعوت به بت‌پرستی و دعوت به خود می‌کردند، کسی از آنها قبول نمی‌کرد؛ آنها دعوت به خدا می‌کردند و در تحت عنوان دعوت به پروردگار و تحت این نقاب، به مطامع دنیوی خود دسترسی پیدا کردند. خلفای بنی‌عباس با همین عنوان دعوت به خدا بر مردم حکومت می‌کردند.

بنابراین، مسئلهٔ دعوت به پروردگار يك مسئلهٔ

عام است؛ این مسئله ممکن است براساس حق و

حقیقت و توحید باشد، و ممکن است براساس امیال

نفسانی باشد. روی این حساب آیة شریفه می‌فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ

اتَّبِعْنِي)^۱؛ بگو ای رسول خدا، راه من این است و مسیر من همین است که برای شما بیان می‌کنم و توضیح می‌دهم. این راه من بر اساس بصیرت است. نه جاهل هستم به جهلی که بسیط باشد؛ چون هادی من جبرائیل امین بوده است. و نه جاهلم به جهل مرکب، چون اساس جهل منتفی است. و نه عالم به علمی هستم که او را نفعی نرسانده است و آن علم را به واسطهٔ اهواء و امیال نفسانی در خدمت منافع خودش قرار داده است؛ چون من از نفس گذشته و عبور کرده‌ام و نفس من پاک و مطهر شده و فکر و ذهن من، فکر و ذهن دیگری شده است؛ از قالب بشری در صورت و ظهور نفسانی بیرون آمده‌ام؛ جسمم مانند سایر اجسام است، ولی روح و خصوصیات نفسانی من با سایر افراد امتیاز پیدا کرده است؛ در جسم با سایر افراد شریک و مشترک هستم، اما در روح و نفس و ملکات و صفات حسنه و زدودن و طرح صفات رذیله با دیگران فرق دارم. بر این اساس

^۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

کلام من با کلام افراد دیگر تفاوت می‌کند و سخن من با سخن افراد دیگر فرق می‌کند. کلام من دیگر کلام وحی است و از پیش خود نمی‌گویم و سخن من، سخنِ الله است و این سخن از تلقاء و ناحیه نفس بر نمی‌خیزد. این خصوصیتی که من واجد شده‌ام، بصیرتی را در دین به من عطا و عنایت کرده است. این نحوه بصیرت است که *يَدْعُوا إِلَى اللَّهِ* است و با دیگران فرق می‌کند. بصیرت [شخصی] است که از نفس بیرون آمده است؛ نه اینکه دوتا فرمول یاد گرفته و دوتا کتاب خوانده است و بعد خود را نسبت به مسائل صاحب نظر می‌داند و خلق را در غیر طریق حق، اغواء می‌نماید! نه خیر، بصیرت عبارت است از نور.

معنای نورانیت رسول خدا و ائمه و اولیا

*(قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)*^۱ «ای

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۱۵ و ۱۶. الله شناسی، ج ۱، ص ۵۱:

«تحقیقاً آمد به سوی شما از جانب خداوند، نور و کتاب آشکاری * که خداوند بدان نور و کتاب هدایت می‌کند به سوی راه‌های سلامت، و از ظلمت‌ها به سوی عالم نور بیرون می‌کشاند با اذن و اراده خود، کسی را که دنبال رضا و خشنودی خدا برود، و ایشان را به سوی صراط مستقیم رهبری

مردم، از ناحیهٔ پروردگار برای شما نور آمده
است.»

نور یعنی روشنایی؛ آیا ممکن است در
روشنایی تاریکی باشد؟! آیا ممکن است نوری
مَشوب به ظلمت باشد؟! آیا ممکن است در نور
کدورت باشد؟! آیا ممکن است نور، غیر واقع و
غیر حق را نشان بدهد؟! ابداً! وظیفهٔ نور بیان واقع و
آنچه در عالم خارج است می‌باشد و از پیش خود
چیزی ندارد. اینکه چه چیزی را نشان می‌دهد، به او
ارتباطی ندارد. خیلی دقت کنید! نور صرفاً به اداءِ
تکلیف خودش می‌پردازد و از آنچه در خارج اتفاق
می‌افتد، سلب مسئولیت می‌کند: وظیفهٔ من این است
که خارج و عالم واقع را نشان بدهم؛ حالا در عالم
واقع چه هست، به من ارتباطی ندارد. این می‌شود
نور.

رسول خدا در بیان مسائل و احکام، نور بود.
ائمةٔ هدی در بیان مطالب و در گفتار و سخنان و
مَمشا و مَنهاجشان با مردم نور هستند. اولیای خدا که

می‌نماید.»

از نفس گذشته‌اند، در منهاج و ممشا و سخنانشان جنبهٔ نفسانی و جنبهٔ منافع شخصی وجود ندارد؛ آنها فقط وظیفهٔ نورانیت را به عهده دارند و دیگر به اینکه در عالم چه انجام می‌گیرد یا نمی‌گیرد تکلیف ندارند. رسول خدا وظیفه‌اش فقط بیان واقع است؛ مردم عمل می‌کنند یا نمی‌کنند، خوششان می‌آید یا نمی‌آید، از بیان این مطلب استقبال می‌کنند یا استقبال نمی‌کنند، این دیگر به رسول خدا ارتباط ندارد. وظیفهٔ رسول خدا و ائمهٔ هدی علیهم السلام و اولیای خدا فقط بیان مطلب و بیان مسئله است؛ اینکه مردم چه می‌کنند، آیا می‌توانند خودشان را با اینها تطبیق و توفیق بدهند یا ندهند، دیگر برعهدهٔ آنها نیست. و این راه فقط منحصر به آن کسی است که علاوه بر اکتساب و اقتناء علوم رسمی و فیوضات ظاهری، به مراتبی از خروج نفس رسیده است و دل و سرّ او از عالم اهواء و عالم امیال و عالم تخیلات و عالم تصورات عبور کرده است. اینها می‌توانند خودشان را با این مرام و این آیه و این مسلکی که

می فرماید: ﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾^۱ و با این نحو تطبیق دهند یا اینکه حداقل خود را نسبت به این مرام نزدیک کنند. این به پیغمبر اکرم و ائمه هدی و اولیا اختصاص دارد.

چگونگی دعوت به سمت خدا توسط خلفای

ظالم

و اما سایر افراد بر چه منهاجی باید عبور کنند؟ روش خود را چه نحوه باید قرار بدهند؟ پیش چه شخصی برای تربیت و تعلیم بروند؟ آیا هر کسی که دعوت به خدا می کند؟ خلفای ثلاثه هم دعوت به خدا می کردند، بنی امیه هم دعوت به خدا می کردند، بنی عباس هم دعوت به خدا می کردند. مگر حکام و امرای بنی امیه به نماز عید فطر و عید قربان نمی رفتند؟! مگر نماز جمعه نداشتند؟! مگر مردم را بر بالای منابر نصیحت و موعظه نمی کردند؟! مگر بنی عباس این طور نبودند؟! تمام اینها مردم را به سمت خدا دعوت می کردند؛ ولی کدام خدا؟

^۱سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

خدایی که با امیال آنها بسازد، با امیال آنها سر
ناسازگاری نداشته باشد و با منافع شخصی و
ریاسات و تصورات و تخیلات دنیوی آنها سر آشتی
داشته باشد؛ به سوی آن خدا دعوت می کردند. اما به
آن خدای واقع و خدای حقیقی و خدایی که فقط
جنبه نورانیت را برای امت می خواهد و غیر را
نمی خواهد، دعوت نمی کردند. چرا معاویه ثانی از
خلافت صرف نظر کرد؟ جدّ او، معاویه، با
امیرالمؤمنین علیه السلام به نبرد می پردازد و با
دسائسی که به وجود می آید، در نهایت به حسب
ظاهر بر آن حضرت غلبه پیدا می کند؛ امام حسن
علیه السلام را مورد شکست قرار می دهد و خلافت
را می گیرد؛ یزید بعد از او می آید این جنایات را
انجام می دهد؛ و تمام اینها به اسم اسلام است. ولی
فرزند او معاویه ثانی می آید و می بیند دعوتی که پدر
و پدران او می کردند، دعوت **(إِلَى اللَّهِ)** و **(عَلَى**
بَصِيرَةٍ) نبوده است؛ این دعوت براساس امیال
نفسانی بوده است و ریاست را برای امیال نفسانی

می خواستند.^۱

معاویه وقتی که بر امام حسن علیه السلام غلبه می کند و آن صلح نامه را می نویسد، در کوفه می آید و بر بالای منبر می رود، آن عهد نامه و صلح را در زیر پای خود قرار می دهد و می گوید:

إِنِّي وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِيُصَلَّوْا وَ لَا لِتَصُومُوا وَ لَا لِتَحُجُّوْا وَ لَا لِتَزُكُّوْا؛ إِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ ذَلِكَ!
ولكني [إنها] قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأْمَرَ عَلَيْكُمْ وَ قَدْ عَطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ كَارِهُونَ.^۲

«من بر شما حکومت نکردم و با شما به نبرد نپرداختم برای اینکه نماز بخوانید یا روزه بگیرید یا اینکه زکات بدهید و حج انجام بدهید؛ من می خواستم بر شما سلطنت و حکومت کنم و به آن رسیدم، حال می خواهید نماز بخوانید، می خواهید نخوانید!»

این حکومت، حکومت ظاهر است؛ منتها همین معاویه برای بقای این حکومت خود به مسجد می رود و بر بالای منبر مردم را موعظه می کند. برای

^۱ رجوع شود به تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۲.

^۲ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴. امام شناسی، ج ۸، ص ۲۶۵:
«سوگند به خدا من با شما جنگ نکردم برای اینکه نماز بخوانید و نه برای اینکه روزه بگیرید و نه برای اینکه حج کنید و نه برای اینکه زکات دهید؛ شما اینها را انجام می دهید! فقط و فقط من با شما جنگ کردم برای آنکه امارت و حکومت شما را داشته باشم، امیر شما باشم و خداوند با وجودی که شما این را مکروه داشتید، به من عطا کرد.»

اینکه این مردم به این ظاهر می‌توانند اقتناع و قناعت کنند. مردم که عقل و رشد واقعی ندارند؛ نگاه به ظاهر آراسته و فریبنده کند، مسئله برای آنها تمام است. مردم که نسبت به نفس آن شخص اطلاع ندارند که این عمل را بر چه اساس و داعی و غایتی دارد انجام می‌دهد؛ اگر برای ریاسات است که پیشیزی ارزش ندارد، اگر برای خدا است که مسئله مسئله دیگری است. اگر چشم مردم باز می‌شد و خداوند این چشم مردم را باز می‌کرد و بصیرت ادراک واقع و عبور از ظاهر به باطن و عبور از افعال و اعمال ظاهری و رسیدن به سرّ و نفس افراد را به مردم می‌داد، آن وقت می‌دیدید که یک نفر به دنبال یک نفر دیگر نمی‌رود و یک نفر به دنبال افراد حرکت نمی‌کند و متابعت نمی‌کند! چون مردم اطلاع ندارند و نمی‌دانند؛ صدایی می‌شنوند و خیال می‌کنند این صدا، صدای توحید است؛ ندایی می‌شنوند و خیال می‌کنند این ندا، ندای توحید است. اگر بصیرت داشتند، باطن مسئله و واقع قضیه را می‌دیدند.

چرا اولیای خدا فریب نمی‌خورند؟

چرا اولیای خدا گول و فریب نمی‌خورند؟

چون اولیای خدا احتیاج به این مسائل ظاهر و احتیاج

به دیدن اعمال ظاهری و افعال اشخاص ندارند.

به قول مرحوم آقا - رضوان الله علیه - که

می‌فرمودند:

ما به اصل نگاه می‌کنیم، اینها همه فتوکپی و

زیراکس مسائل است، ما به حقیقت قضیه نگاه

می‌کنیم.

وقتی شخصی می‌آید در قبال ولیّ خدا قرار

می‌گیرد، دیگر لازم نیست کاری انجام بدهد تا آن ولیّ

او را بشناسد و لازم نیست عملی انجام بدهد تا پرده از

اسرارش بردارد؛ به محض اینکه چشمش به او بیفتد تمام

مسائل برای او روشن است؛ حتی چشمش هم نیفتد،

قضیه برای او روشن است. افراد پیش رسول خدا

می‌آیند و بِالْسِنَةِ شَدَادٍ^۱ و با زبان‌های بسیار شیرین و

کلمات بسیار زیبا و دلنشین می‌گویند: یا رسول خدا ما

^۱ اقتباس از سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۹.

این هستیم، ما این طور هستیم، ما چه هستیم و چه هستیم. اما وقتی که بعد می‌روند در پشت سر، در آن منازل و در آن مکان‌های کذایی، بر علیه رسول خدا و مسلمین توطئه می‌کنند! اینها می‌آیند و خیال می‌کنند پیغمبر اینها را نمی‌شناسد و از کارهای اینها اطلاعی ندارد! نه جانم؛ وقتی در منزل هستی، رسول خدا همان طوری که در اینجا هستی می‌داند و نیازی به صحبت کردن ندارد؛

﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۱.

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾^۲؛ «وقتی که می‌آیند پیش تو شهادت به رسالت می‌دهند: ”یا رسول خدا، تو پیامبری از طرف خدا“، خدا می‌داند که تو پیامبری ولی در عین حال خدا شهادت می‌دهد که اینها دروغ می‌گویند!»

کلام اینها که دروغ نیست، بلکه کلام اینها منطبق

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۷؛ سوره حشر (۵۹) آیه ۱۱. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۰۱.

«و خداوند شهادت می‌دهد که البته البته ایشان از دروغ‌گویانند.»

^۲ سوره منافقون (۶۳) آیه ۱.

با باطن اینها نیست؛ نه اینکه کذب در کلام داشته باشند، کلام اینها منطبق با نفس اینها نیست؛ نفس اینها پلید است، کلام اینها آراسته است؛ سرّ اینها ظلمت است، رو و وجه اینها وجه منبسط و دل‌نشین و جذّاب است؛ باطن اینها کفر است، ظاهر اینها ظاهر جذّاب و فریبنده‌ای است.

خطرات جاهل نادان و عالم گرفتار نفس

روی این حساب، این مسئله از زمان خلقت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام تا زمان رسول خدا و اِلیّ زماننا هذا و بعد ادامه دارد. دائماً اسلام و سایر ادیان و راه به سوی خدا از ناحیه دو طیف و دو گروه مورد تهاجم بود:

گروه اول، جاهل نادان که حرف حق را نمی‌فهمد. یک مطلب در ذهن او رفته است و هزار مطلب از او پنهان و مخفی است. خیال می‌کند راهش درست است و بر این مسیر است. هرچه انسان به او تذکر می‌دهد، اعتنا نمی‌کند و هرچه او را متوجه می‌کند باز به راه خودش می‌رود. این یک دسته.

دسته دوم، افرادی هستند که اینها عالم‌اند و

نسبت به مسائل اطلاع دارند، ولکن نفس و امیال آنها
امیال غیر الهی است، نفس آنها نفس ربوبی نیست،
نفس آنها نفسی نیست که تسلیم شده است. اینها با
لطایف الحیل و آداب و رموز و وسائط و طرقی مردم
را بر همان نحوه و کیفیت دلخواه و مراد حرکت
می‌دهند. از میان آیات و روایات و منقولات،
منقولات و آیاتی را انتخاب می‌کند که دارای وجوه
مختلفه و معنای عام است؛ می‌توانند از آن معنای
عام، مصداقی برای راه و منهاج خود بیابند. از میان
آیات، آیاتی را انتخاب می‌کنند که متشابه است.
از میان روایات، روایاتی را انتخاب می‌کنند که
می‌تواند مؤید آنها باشد. این یک دسته از مسائل آنها.
و مطلب دیگر، آنچه صریح است، اصلاً مطرح
نمی‌کند و آنچه دقیق است اصلاً به حساب
نمی‌آورند و خیلی سریع از کنار آن می‌گذرند و اگر
نتوانستند، با هزار فن و طریق به تأویل و توجیه آنها
می‌پردازند. در نتیجه مسئله برای مردم مُشْتَبِه
می‌شود و آنها از رسیدن به حق و واقعیت محروم
می‌مانند. این دسته دوم.

معیار سنجش افراد در کلام امام سجاد

علیه السلام

امام سجاد علیه السلام طبق روایت امام رضا

علیه السلام بیانی دارند، می‌فرمایند:

اگر شما به شخصی نگاه کردید و دیدید

ظاهری آراسته دارد و دارای خصوصیتی

است، افعال او آراسته است و خصوصیات او

خصوصیات پسندیده است، به او غرّه مشوید

و گول او را مخورید؛ چون ممکن است در

پس این ظاهر، باطن خرابی داشته باشد.^۱

بسیاری از افراد هستند که اینها ظاهرشان

آراسته است، ولی این ظاهر را برای رسیدن به منافع

به کار می‌گیرند؛ به حال تواضع و خضوع و

خشوع‌اند، اما از این خضوع و خشوع برای ترفُّع و

رسیدن به منویات استفاده می‌کنند و در واقع خاضع

نیستند. اگر آنها بتوانند به امیال دنیا برسند، فروگذار

نمی‌کنند. امام سجاد می‌خواهند نکته بسیار دقیقی

بفرمایند: اگر دیدید شخصی ظاهر آراسته‌ای دارد و

نسبت به مسائل دنیا بی‌توجه است، باز غرّه نشوید؛

^۱ رجوع شود به الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰.

زیرا لذات نفسانی مختلف است. خیلی از افراد هستند که به لذات دنیا و آنچه مردم عامی و عوام و متعارف نسبت به آن تمایل دارند، تمایل ندارند. عمر بن خطاب - لعنة الله عليه - از افرادی بوده است که می‌گویند غذای او از نان و سرکه تشکیل می‌شد. بسیاری از اوقات نان و سرکه می‌خورده است و حتی از خوردن نان و خرما ابا می‌کرد.^۱ البته نان و سرکه و... را می‌آمد جلوی مردم می‌خورد! الآن یکی از مسائلی که اهل تسنن برای ایشان می‌آیند به‌عنوان فضیلت به حساب می‌آورند، همین است؛ می‌گویند: «این خلیفه‌ای که نان و سرکه می‌خورده است، قطعاً نسبت به مسائل دنیا بی‌توجه است!» اگر مسئله این است و واقعاً اگر این زهد و این تقوا در مسیر اِلَى الله و دعوت به پروردگار است، پس چرا در جای دیگر و در مواقع دیگر حق را نادیده می‌گیرد و مسئله را به نحو دیگری مطرح می‌کند؟! چرا حق را به دست اهلس نمی‌دهد؟!

مردم از پیغمبر اکرم راجع به او ایس مطالبی

^۱ رجوع شود به تاریخ المدینة، نمیری، ج ۲، ص ۶۹۵.

شنیده‌اند و تعریف او‌یس را از پیغمبر خیلی شنیده‌اند. بارها پیغمبر اکرم می‌فرمود:

شخصی از شیعیان و اصحاب ما به نام او‌یس در یمن است که در روز قیامت به‌اندازه گوسفندان رمله‌های قبیلهٔ ربیعہ و مُضَرّ شفاعت می‌کند.^۱

یعنی از شدت کثرت، این را ضرب‌المثل قرار می‌دادند؛ این قدر در روز قیامت شفاعت می‌کند و قدرت روحی و سعهٔ وجودی او در روز قیامت به‌نحوی است که به‌اندازهٔ گوسفندان قبیلهٔ ربیعہ و مُضَرّ شفاعت می‌کند. حالات او این‌طور و این‌طور است و بارها پیغمبر اکرم خصوصیات او را برای افراد، مِنْ جملہ عمر بن خطّاب، هم توضیح می‌دادند.^۲ می‌گویند بعد از وفات رسول خدا و در زمان عمر این شخص به مدینه می‌آید. مردم به دور او اجتماع کردند و از او سؤال می‌کنند. در این موقع عمر وارد می‌شود و می‌بیند جمعیت است. می‌گوید: «چه شده است؟» می‌گویند: «همان صحابی بزرگ،

^۱ الفضائل، ابن‌شاذان، ص ۱۰۷.

^۲ رجوع شود به سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۹.

اویس قرن که از پیغمبر این تعریفات را راجع به او شنیده‌ایم، الآن به مدینه آمده است.» می‌آید نگاه می‌کند می‌بیند عبایی دارد که مندرس است و لباس او این‌طور است. چیزی ندارد، همیانی دارد که قدری نان در او قرار داده است و با خودش به مدینه آورده است. وقتی این منظره را می‌بیند می‌گوید: «کیست که خلافت را از من به دو قرص نان معاوضه کند؟» اویس رو می‌کند به او می‌گوید:

اگر خلافت حقّ تو نیست که غلط می‌کنی این خلافت را الآن تصدّی کنی و بگذار که اهلش بیاید این خلافت را بردارد؛ خلافت که برای تو نیست. بگذار خود اهلش می‌آید این خلافت را برمی‌دارد. اگر خلافت برای تو است، کس دیگری حق ندارد این خلافت را از تو بگیرد!

به اویس می‌گوید: «مرا دعا کن.» اویس می‌گوید:

من همیشه مؤمنین و مؤمنات را دعا می‌کنم؛ اگر در زمره آنها باشی، مشمول دعای من خواهی شد، اگر هم نباشی، نخواهی شد.^۱

^۱ حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۸۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۹، ص ۴۲۴. با قدری اختلاف در مصادر.

این شخص، شخصی است که خدا دلش را روشن کرده است و به او بصیرت داده است و به او آزادی در فکر، آزادی در روح، آزادی در نفس و سعه وجودی داده است و این مسائل برای او اهمیتی ندارد.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

بسیاری از افراد هستند که اینها از لذات دنیوی برای رسیدن به لذات نفسانی دیگر که آن‌هم دنیوی است، می‌گذرند. این بیچارگان مشمول آیه **(خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ)**^۱ خواهند شد.

اینها نه دنیا دارند نه آخرت دارند. دنیا ندارند چون دنیا را رها کرده‌اند برای ریاسات و ترفُّع و مسائل دیگری که نفس نسبت به آن مسائل از خود واکنش نشان می‌دهد و آنها برای او أرجح است؛ ریاسات برای او أرجح است. پس به کسی که زهد می‌ورزد نباید نگاه کنید؛ زیرا ممکن است اندرون و در پس پرده این زهد، مسائل دیگری باشد و لذات

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۳: «هم دنیایش به خسارت زیانبار شده، هم آخرتش. این است آن خسران با حسرت آشکار.»

دیگری نهفته باشد که آن لذات برای نفس به مراتب از این لذات عادی و ظاهری اَلذَّ و شیواتر است و نفس نسبت به آن راغبتر است. بعد امام سجاد علیه السلام می فرماید:

وقتی که در شخص دیدید صفاتش و حالاتش خوب است و افعال صحیح انجام می دهد، با تمام این خصوصیات نگاه کنید ببینید عقل او چطور است؛ آیا عقل او عقلی هست که بتواند تدبیر او و امور او را به نحو صحیح انجام بدهد یا نه؟ چه بسا ممکن است افرادی حالات ظاهری خوشی داشته باشند و افعالشان افعال حسنه باشد، ولی عقل درست و ادراک صحیحی نداشته باشند (مثل همان جاهل متنسک می شود). اگر دیدید شخصی عقل دارد و کارهای او کارهای پسندیده است، باز غرّه مشوید؛ چون ممکن است همراه با این عقل، هوای نفس باشد. ببینید که آیا هوای نفس او بر عقل او غلبه می کند یا عقل او بر هوای نفس غلبه می کند؟ در اینجا اگر شخصی را پیدا کردید که افعال او افعال حسنه و اعمال او اعمال حسنه ای بود و دارای عقل صحیح بود و او را آزمودید و تجربه کردید و یافتید که دور از هوی است، آن هنگام می توانید

به سمت او بروید و در تحت اطاعت او

در بیاید.^۱

و این مسئله، مسئله بسیار مشکل و مهمی است.

خطر نفاق در جامعه اسلامی

آنچه از زمان گذشته تا به حال اسلام و دین

پیامبر و ائمه هدی را مورد تهاجم قرار می داد، مسئله

نفاق بود. افرادی که برای مردم مشخص بودند،

موقعیت آنها واضح بود. اما در مسئله نفاق است که

شخص با چهره ای خداپسندانه و با ظاهر دلسوزانه

و با نمایی مخلصانه در میان افراد ظاهر می شود و در

پس این پرده مسائلی نهفته است و در پس این ظاهر

نفس خرابی قرار دارد که به تخریب می پردازد؛

تاجایی که حاضر است خود را فدا کند، ولکن زیر بار

حق نرود. در زمان رسول خدا مگر این افراد

نبودند؟! در زمان رسول خدا مگر منافقین نبودند؟!!

در زمان رسول خدا مگر مسجد ضرار درست نکردند

و بر علیه رسول خدا و مردم توطئه نمی کردند؟! مگر

با افراد خارج ارتباط نداشتند؟! اینها همین افرادی

^۱ رجوع شود به الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰.

بودند که در صف اول نماز جماعت پیغمبر شرکت می‌کردند. ظاهرشان در میان مردم به این نحو بود. مسجدی درست کرده بودند به نام مسجد ضرار و در آنجا اجتماع می‌کردند.^۱ جمع می‌شدند اما آیا صحبت از خدا بود؟! صحبت از اطاعت رسول خدا بود؟! صحبت از به اجرا گذاشتن منویات پیغمبر بود؟! صحبت از تطبیق خود با اوامر رسول خدا بود؟! آیا در اینها صحبت بود؟!

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۲.

«آن کسانی که مسجد را مسجد ضرار و مسجد کفر قرار دادند، جایگاه آن مسجد تفریق بین مؤمنین بود.»

می‌رفتند در میان مردم تفرقه و شبهه ایجاد

^۱ رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۵.

^۲ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۷. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۰۱:

«و آن منافقینی که مسجدی را برپا کرده‌اند تا به مسلمانان ضرر برسانند و کفر و زندقه را در آن رواج دهند و در میان مؤمنین اختلاف کلمه ایجاد کنند و آن را مهیا و آماده سازند برای کسی (أبو‌عامر) که از زمان دیرین با خدا و رسول او سر جنگ و خصومت داشته است، و با وجود این، سوگندهای مؤکد یاد می‌کنند که ما جز نیکی (نشر اسلام و مساعدت به ضُغفا و پیرمردان در شب باران و غیرها) منظور دیگری نداشته‌ایم؛ و خداوند شهادت می‌دهد که البته البته ایشان از دروغگویانند.»

می کردند، بعضی از مسائل را که به رسول خدا نسبت نداشت، به رسول خدا منتسب می کردند، موقعیت پیغمبر را در میان مردم تضعیف می کردند، دین افرادی از مردم را که دارای آن بinish و اطلاع کافی نسبت به مسائل نبودند، سست می کردند. ﴿وَتَقْرِيحًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «می آمدند در میان مردم تفرقه ایجاد می کردند،» ﴿وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ﴾؛ «مکانی بود برای افرادی که قبلاً با پیغمبر به نبرد و جنگ و حرب پرداخته بودند،» ﴿وَلِيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى﴾؛ «وقتی که پیش پیغمبر و بقیه اصحاب می آمدند قسم می خوردند که کار ما کار زیبا و نیکویی است؛» ما برای خدا داریم انجام می دهیم، این جلساتی که داریم همه برای خدا است، این جلساتی که داریم جلسات ذکر است و در این جلساتی که داریم دعوت به خدا است. ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾؛ «خداوند شهادت می دهد که اینها دارند دروغ می گویند.» نشست و برخاست اینها برای انحراف مردم از پروردگار است و حرکت اینها برای انحراف مردم است.

﴿وَلِيَحْلِفْنَ إِنَّ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى﴾؛ می آیند قسم

می خورند که ما با تمام وجود در خدمت اسلام و در خدمت خدا هستیم، با تمام وجود در راه خدا هستیم و برای خدا دعوت می کنیم و با تمام وجود در خدمت شما هستیم. **﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾؛**

قسم به خدا اینها دروغ می گویند. اینها این مجالس را برای تفرقه به وجود آورده اند، نه برای اطاعت و متابعت. منظور اینها از این مجالس، تفریق بین مؤمنین، ایجاد شکاف در صفوف مؤمنین، ایجاد شکاف بین افراد و تفریق در آن وحدت کلمه است و می خواهند آن وحدت کلمه را از بین ببرند. با امیال نفسانی خود می خواهند بین مردم و بین مؤمنین و بین افرادی که دارای نفوس پاک هستند شک و تفرقه و دو دستگی ایجاد کند و این طرف و آن طرفی به وجود بیاورند. اینها مسیرشان مسیر شیطان و راهشان راه اضلال و ضلالت و إغواء و غوایت است. **﴿وَلِيَحْلِفْنَ إِنَّ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى﴾؛** «قسم می خورند که کار ما کار زیبایی است و فعل ما فعل پسندیده ای است.»

بعد خدا به پیغمبر می فرماید: ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾^۱؛

ای رسول خدا، در این مسجد نباید شرکت کنی و در این جلسات نباید شرکت کنی! جلساتی که منظور از این جلسات، ذکر نیست؛ بلکه برای جدا شدن از وحدت کلمه، جدا کردن بین مؤمنین، آشوب انداختن بین افراد و تشویش قلوب و تشویش و اضطراب افراد است. ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾؛ خدا می گوید: ای رسول خدا، با این افراد رفت و آمد نکن و حساب خودت را از این افراد جدا کن! بدان که این افراد تو را گول می زنند، تو را فریب می دهند، تو را تخریب می کنند، اعتقاد صحیح تو را فاسد می کنند و مرام صحیح تو را دستخوش تشویش قرار می دهند. حساب خودت و مسیر خودت را از این افراد جدا کن؛ اینها منافقینی هستند که در صف رفقا و اصحاب تو نفوذ کرده اند و باعث تخریب قلوب و تشویش اذهان می شوند و خیال می کنند ما نمی دانیم!

﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا﴾

^۱سوره توبه (۹) آیه ۱۰۸.

مسجدی که اساسش براساس تقوا است، نه براساس ایجاد دوئیّت و نفاق؛ مسجدی که اساسش براساس دعوت به خدا و خلوص و جمعیت است، نه براساس تحزّب و بانداگرایی و حزب‌گرایی؛ باید در این مسجد شرکت کنی و در این مکان باید حضور به‌هم برسانی و با این افراد باید نشست و برخاست کنی، نه آنهایی که دعوت به تفرقه و جدایی می‌کنند و نه آنهایی که وقتی جلوی انسان می‌رسند با زبان شیرین و کلامی فصیح و بلیغ، خود را در اختیار انسان و تحت اوامر انسان قرار می‌دهند و وقتی که از پیش انسان می‌روند، شروع می‌کنند به تشویش اذهان و تخریب قلوب و تخریب نفوس. ای رسول خدا، راه خودت را از این افراد جدا کن!

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۸. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۰۱:

«ای پیغمبر، هیچ‌گاه در آن مسجد نماز مگزار! سوگند که مسجدی (قُبا) که تأسیس آن از ابتدای امر براساس تقوا و خشنودی خدا بوده است، سزاوار است که در آن نماز بگزاری؛ زیرا که در آن مسجد، مردانی هستند که دوست دارند پاک و پاکیزه و مطهّر گردند، و البته خداوند پاکان و پاکیزه‌شدگان را دوست دارد.»

آن حسینیه‌ای که در آن ذکر امام حسین است
و برای تشویش قلوب و تفرقه است، حسینیه نیست؛
یزیدیه است! آن مجلس‌احیایی که برای تفرقه
به وجود می‌آید، دعوت به شیطان است! آن مجالسی
که در آن ندای تفرقه بلند می‌شود، مجالس کفر و
مجالس ضلال و مجالس شیطان است! راه باید از
اینها جدا بشود!

**(لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ
تَقُومَ فِيهِ)؛** مسجدی برو که در آن مسجد ندای توحید
سر بدهند، نه ندای دوئیّت و جدایی و تفرقه؛ در آن
مسجد شرکت کن. مجلسی برو که در آن مجلس
ندای توحید باشد و نقایص را بر طرف کنند، نه اینکه
ایجاد نقص و خلل و نقصان کنند؛ در آن مجالس
شرکت کن. **(أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ)؛** ای رسول خدا، در
این مجالس باید شرکت کنی و با این افراد باید
ارتباط داشته باشی.

**(فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُطَهَّرِينَ)؛** در این مجالس افرادی هستند که
می‌خواهند پاک شوند و از عالم نفس بیرون بیایند؛
نه اینکه بیشتر در نفس بروند و بیشتر در اهواء قرار

بگیرند. مجالسی است که در این مجالس دعوت به واقع، دعوت به حق، دعوت به توحید و دعوت به خروج از نفس است؛ نه اینکه مجالسی باشد که در نقاب زیارت سیدالشهدا و اِحیاء و ذکر و علم و مجالس دیگر و سایر عناوین فریبنده و دلنشین و دلنواز دیگر، آن مطامع، مورد نظر قرار بگیرد. اینجا نباید رفت! **(فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا)**؛ در اینجا افرادی هستند که می خواهند پاک شوند، از ظلمات نفس بیرون بیایند، می خواهند از کدورت‌ها بیرون بیایند، می خواهند دو دستگی‌ها را کنار بگذارند و آن وحدت نوعیّه بشریّه و انسانیّه را در خودشان متحقق کنند. این افراد، افرادی هستند که **(أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ)**؛ «ای رسول خدا، سزاوار است که با اینها باشی.» **(وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ)**؛ «خدا مطهّرین را دوست دارد.» آن کسانی که در طلب طهارت‌اند، دنبال طهارت و پاکی هستند؛ نه دنبال خودیّت و منیّت و تفرعن و آنانیّت و به‌سوی خود دعوت کردن و افراد را از آن اجتماع و آن وحدت گریزان‌اند. ظاهر خیلی خوبی دارد، ظاهر، ظاهر خدا است، دعوت به خدا است، دعوت

به پیغمبر است، دعوت به رسالت است، دعوت به مبانی است و دعوت به اعتقادات است؛ ولی باید بینیم باطن او چیست؟ چه هدفی در زیر این نقاب نهفته است؟

تلاش منافقین برای مقابله با حق

منافقین در زمان رسول خدا با دسائسی که انجام می دادند، توقع این را داشتند که دیگر بعد از رسول خدا مسئله دست خودشان بیفتد. درباره آن شخص منافق، نعمان فهری، که ظاهراً آیه: **﴿سَأَلَنَّا لِقَاءَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ عَلِمْتُ بِمَا عَمِلْتُمْ سَوَاءً﴾** در قرآن هم راجع به او نازل شده است، در تفسیر مجمع البیان از امام صادق علیه السلام است که می فرمایند:

وقتی که این شخص نگاه کرد و دید پیغمبر اکرم در ملاء عام امیرالمؤمنین را به وصایت و خلافت منصوب کرده است، آمد پیش رسول خدا گفت: «یا رسول خدا، به ما گفتی شهادت به توحید بدهید و دست از شرک بردارید، برداشتیم؛ به ما گفتی شهادت به رسالت تو

^۱ سوره معارج (۷۰) آیه ۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۱۲۳:

«درخواست کننده ای از عذاب روز قیامت که حتماً واقع شدنی است، پرسش کرد.»

بدهیم، این کار را انجام دادیم؛ به ما گفتی نماز
 بخوان، خواندیم؛ روزه بگیر، گرفتیم؛ زکات
 بده، دادیم؛ حج انجام بده، انجام دادیم؛ این
 کافی نشد که آمدی بعد از خود، این پسر را
 (اشاره به امیرالمؤمنین) به خلافت بعد از
 خودت نصب کردی؟! آیا این مطلب را
 از طرف خود می‌گویی یا از طرف خدا
 می‌گویی؟!“ حضرت فرمودند: ”قسم به آن
 کسی که جانم در دست اوست، این مسئله
 از طرف خدا است.“ آمد بیرون دست‌ها را رو
 به خدا کرد (معلوم است خدا را قبول داشته
 است): ”اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ
 فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ؛ خدایا اگر این
 حق از ناحیه تو است، سنگی از آسمان بفرست
 یا عذابی را بر ما بفرست و ما را هلاک کن!“
 در جا سنگی از آسمان آمد و از شکم او بیرون
 آمد و بر زمین افتاد.^۱

یعنی حاضر است از بین برود، ولی در مقابل حق
 بایستد! حاضر است وجودش از بین برود، اما زیر
 بار حق نرود!

چرا باید این‌طور باشد؟! چه چیزی برای ما

^۱ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۳۰، با قدری اختلاف.

عزیزتر از وجود ما است؟! چرا ما قدر این وجود را
نمی‌دانیم؟! چرا قدر این استعداد و سعه‌ای را که خدا
به ما داده است، نمی‌دانیم!؟

تمام این افراد دور رسول خدا بودند و خدا
می‌داند که پیغمبر اکرم از دست این افراد چه
خون‌هایی به دل داشت! اگر نمی‌خواهی قبول بکنی
و اگر نمی‌خواهی زیر بار بروی، از اول نیا؛ کسی
برای تو نامه ننوشته است و کسی نامه فدایت شوم که
برایت نفرستاده است! بلند می‌شوی می‌آیی و
خودت را متلبس و متزین می‌کنی و خود را طرفدار
و وفادار و ماشی این هدف و سالک این طریق
قلمداد می‌کنی، آن وقت شروع می‌کنی به مخالفت و
تشویش و تفریق!

﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا
عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾^۱.

^۱ سوره تحریم (۶۶) آیه ۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۰۹:
«اگر شما دو نفر زن به سوی خدا توبه کنید، پس دل شما برخلاف رضای
رسول خدا میل به باطل کرده است! و اگر هر دو نفرتان بر آزار و نفاق، اتفاق
کنید، بدانید (خداوند پیامبرش را تنها نمی‌گذارد) و ولیّ او خداست و
جبرائیل و صالح‌المؤمنین (علی بن ابی طالب طبق روایت عامّه و شیعه) است
و غیر از اینها فرشتگان خدا هم یار و مددکار هستند.»

«ای زنان پیغمبر (که دارید نفاق و تشویش به وجود می آورید و باعث اختلاف در وحدت کلمهٔ مسلمین می شوید)، بدانید که اگر برگشتید و توبه کردید و به خدا بازگشت نمودید، قلوب شما پاک می شود؛ (وإِلَّا این را بدانید که اگر این کار را نکردید، مسیر خدا از حرکت باز نخواهد ایستاد و راه خدا به راه خودش ادامه خواهد داد و معطل دو نفر و سه نفر و چند نفر منافق نخواهد شد) اگر بخواهید مخالفت کنید، خدا مولای رسول و جبرئیل و صالح المؤمنین (امیر المؤمنین) است.»

معنای تمسک به ولایت امیر المؤمنین

این یک راه است. و اما راه صحیح و راهی که پیغمبر بیان می کند چیست؟ **﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي﴾**؛^۱ «ای رسول خدا بگو این راه، راه من است،» **﴿أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾**؛^۲ «من از روی بصیرت دعوت می کنم.» این چه راهی است؟ آن راه، راه پیغمبر و ائمه علیهم السلام است که راه **﴿عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾** است.

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ

^۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

^۲ سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

به ریسمان الهی چنگ بزید، به ولایت علی
علیه السلام و مولی الموحّدين متمسک بشوید. دیگر
دنبال چه می‌گردید؟! دیگر چه چیزی را طلب
می‌کنید؟! شما که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام
را پیدا کرده‌اید و راه به شما نمایانده شده است، دیگر
دنبال چه می‌خواهید بگردید؟! به یاد بیاورید همیشه
نعمت الهی را که آن نعمت الهی این بود که هر کدام
در راهی بودیم، هر کدام در سلیقه‌ای حرکت
می‌کردیم، هر کدام برای خودمان ممشایی داشتیم،
دوئیّت و جدایی و بینوئیّت بر ما حاکم بود، انانیّت و
مسائل نفسانی بر تمام وجود ما مسیطر بود و غلبه
کرده بود و تمام زندگی ما را نفس و اهواء نفسانی
تشکیل می‌داد؛ رسول خدا آمد همه را کنار زد و تمام
نفسانیات و اهواء را کنار برد و گفت: همه بیایید

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۰۹:

«همگی به ریسمان خدا چنگ زید و تفرقه نکنید، و نعمت خداوند را که بر
شما ارزانی داشت به خاطر بیاورید، در آن زمانی که شما دشمن هم بودید
و خداوند در میان دل‌های شما الفت افکند و بنابراین در سایه نعمت خدا
برادر شدید، و شما در لب پرتگاه گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن
برگرفت.»

جمع بشوید، عالم و جاهل و ضعیف و غنی و دانی و عالی همه در یک سفره بیاید، خدا واحد است، خدای شما خدای من هم هست، خدای من خدای شما هم هست، قرآن واحد است، کعبه واحد است، این مسائلی را که از ناحیه پروردگار آمده است به او نسبت بدهید و به خود نسبت ندهید، این امتیازات را به اصل برگردانید و آنها را به خود نسبت ندهید. وقتی که به اصل برگردانده شد، دیگر وحدت حاکم می شود. آن شخصی که ثروت دارد، ثروت از آن خدا است؛ پس انسان فقیر است. آن شخصی که علم دارد، علم از آن خدا است؛ پس انسان جاهل است. آن شخصی که ریاست دارد، ریاست از آن خدا است.

(قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ) ۱.

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۲۶. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۲۹: «بگو (ای پیغمبر): بار پروردگارا! تو هستی که فقط صاحب قدرت و پادشاهی هستی، و فرمان و امر و صاحب اختیاری، و تسلط بر نفوس و سیطره بر جمیع عالم از آن تو است! پادشاهی و قدرت را تو به هر که بخواهی می دهی و از هر که بخواهی این پادشاهی و قدرت را می گیری، و هر کس را که بخواهی عزت می بخشی و هر کس را که بخواهی ذلیل می نمایی.»

مُلک از ناحیه خدا است؛ پس انسان عبد است؛
وقتی تمام اینها کنار رفت، انسان می‌شود عبد.
همان طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام ترسیم
می‌کند:

الهی تو کبیری من صغیرم، الهی تو غنی هستی
من فقیرم، الهی تو مولا هستی من عبدم.^۱
تمام این شوائب و تمام این مسائل کنار می‌رود،
می‌شود وحدت؛ این می‌شود حَبَلِ اللَّهِ. حَبَلِ اللَّهِ
عبارت است از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام.

دستگیری امیرالمؤمنین از شیعیان در روز

قیامت

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

فَإِنَّكُمْ لَوْ قَدَعَايْتُمْ مَا قَدَعَايْنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ
وَوَهَلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ؛ وَلَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ
مَا قَدَعَايُنَا وَ قَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ.^۲

«قسم به خدا اگر شما می‌دیدید آنچه گذشتگان
از شما و آن کسانی که قبل از شما این دار فانی
را وداع کردند و در دار باقی به مشاهدات

^۱ المزار الكبير، ابن مشهدی، ص ۱۷۴-۱۷۶، مناجات امیرالمؤمنین
علیه السلام در مسجد کوفه.

^۲ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۶۲.

رسیدند، دیدند، به فزع در می‌آمدید و یک لحظه آرام نمی‌گرفتید و آنچه من می‌گفتم گوش می‌دادید و بعد عمل می‌کردید؛ ولیکن این مسئله از شما غافل است و این معاینه از شما غافل است، ولی عن‌قریب آنچه آنها دیدند، شما هم خواهید دید.»

ابن‌ابی‌الحدید معتزلی^۱ در ذیل این فقره حضرت بیانی بسیار شیرین دارد. ایشان می‌گوید: «شاید منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از این مسئله، وجود مبارک خود آن حضرت باشد.» او می‌گوید: «شیعه روایتی نقل می‌کند و روایتش هم شاید صحیح باشد.» رد نمی‌کند. می‌گوید:

امیرالمؤمنین علیه السلام برای دیدن حارث همدانی که مریض بود به منزل او رفتند. دیدند حارث خیلی مضطرب و ناراحت است و در بستر افتاده جزع و فزع می‌کند. حضرت می‌فرماید: «چیست حارث؟ چرا ناراحتی؟ چرا جزع و فزع می‌کنی؟» گفت: «یا امیرالمؤمنین دارم از دنیا می‌روم می‌بینم دستم خالی است، کاری انجام نداده‌ام، عمرم را به بطلت گذرانده‌ام، چه کرده‌ام!» حضرت

^۱ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۹۹.

می فرماید: «محبت ما را داشتی؟» می گوید:
 «بله محبت شما را داشتم.» امیرالمؤمنین
 علیه السلام به او می فرمایند: «پس نگران
 نباش، نگران نباش، هر کسی که از موالیان ما
 باشد و به آن حَبْلَ اللَّهِ که عبارت است از
 ولایت ما تمسک کند، من در روز قیامت
 می آیم و او را از جهنم رها می کنم و در بهشت
 قرار می دهم.»^۱

قَوْلُ عَلِيٍّ لِحَارِثِ عَجَبٌ *** كَمْ تَمَّ أُعْجُوبَةٌ لَهُ حَمَلًا
 يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي *** مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ

قُبُلًا

«ای حار همدانی، هر کسی که بمیرد مرا
 ملاقات می کند؛ چه مؤمن باشد و چه منافق باشد،
 چه شیعه باشد یا کافر باشد.»

يَعْرِفُنِي طَرْفُهُ وَ أَعْرِفُهُ *** بِعَيْنِهِ وَ اسْمِهِ وَ مَا عَمَلًا

«تمام خصوصیات او در جلوی من ظاهر و
 آشکار است. تمام لحظات او در دیدگان من نقش
 بسته و به تمام خصوصیات او اطلاع دارم، به اسمش،
 به خصوصیاتش، به صفاتش، به اعمالش و به تمام

^۱ الأمالی، شیخ مفید، ص ۳ - ۷.

افعالی که در دنیا انجام داده است من عرفان و اطلاع دارم.»

و أَنْتَ عِنْدَ الصِّرَاطِ تَعْرِفُنِي *** فَلَا تَخَفْ عَثْرَةً وَ

لَا زَلَّالًا

«ای حارث، تو در موقع صراط من را می‌شناسی (همهٔ افراد امیرالمؤمنین را در موقع صراط می‌شناسند؛ چه کافر و چه غیر کافر، چه منافق و چه غیر منافق)، از لغزش نترس من همراه تو هستم.»

آن صراطی که امیرالمؤمنین علیه السلام همراه انسان باشد دیگر صراط نیست و دیگر آن ترس ندارد. امیرالمؤمنین خودش خالق صراط است، امیرالمؤمنین علیه السلام خودش جنت و نار است، امیرالمؤمنین علیه السلام خودش قسیم جنت و نار است؛ پس چطور ممکن است شخصی که امیرالمؤمنین همراهش باشد، ترس داشته باشد؟!

أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُوقَفُ *** لِلْعَرَضِ دَعِيهِ لَا تَقْرَبِي

الرَّجُلَا

«در وقتی که تو در پیشگاه عرض الهی قرار می‌گیری، من خطاب به آتش می‌کنم: او را رها کن،

این از شیعیان ما است، نزدیک او نشو!»

دَعِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهُ *** حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَصِيِّ مُتَّصِلًا^۱

«او را رها کن! چون ریسمان او به ریسمان

وصی متصل است.» مسئله این است.

در عید فطر از خدا چه درخواستی داشته

باشیم؟

ماه صیام و ماه رمضان و ماه عبادت گذشته

است و روزه گرفته‌ایم؛ گرچه آنچه را که باید

نمی‌توانیم به پیشگاه خدا عرضه بداریم و غیر از عجز

از عرض عبادت و فقر و نیستی و احتیاج چیزی در

دست نداریم که عرضه بداریم، ولی درعین حال به

پروردگار و به لطف او امیدواریم. از خدای متعال

می‌خواهیم که عیدی ما را در امروز اتصال به حبل

وصایت قرار بدهد.

امروز در دعای قنوت می‌خواندیم:

خدایا از تو درخواست و تقاضا می‌کنم که در

هرچه از خیر مقدر کردی و ائمه و اولیای خودت

را در آن خیر داخل کردی، ما را هم در آن داخل

^۱ همان، ص ۷.

کن؛ وَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ
آلَ مُحَمَّدٍ.

مسئله، مسئله خیلی بالایی است: هر خیری
که در آن محمد و آل محمد را داخل کردی! مسئله
عادی و کم نیست. حضرت نمی فرماید: خدایا به ما
خیر بده، خدایا ما را سعادت مند قرار بده، فلاح و
رستگاری را نصیب ما بفرما؛ نه، حضرت به مردم
خطاب می کند: ای مردم، همّتتان را بالا ببرید؛ دهنده
دیگری است و اینها از ناحیه دیگر عطا می شود! چرا
ما همّت را پایین بیاوریم؟! بالاترین همّت این است
که خدا آن خیری را که به محمد و آل محمد داده
است، به ما عنایت کند. و خدایا هر سوئی در هر
مراتبی از مراتب وجود، در عالم ظاهر، سوء ظاهر،
سوء باطن، حجاب، حجاب ظلمانی، حجاب
نورانی، تمام اینها را که از پیغمبر اکرم و اهل بیت او
سلب کردی و آنها را پاک و مبرّا داشتی و نفس و سرّ
آنها را به طهارت مطلق رساندی، ما را هم به آن مرتبه
برسان.

و دیگر اینکه:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادُكَ

الصَّالِحُونَ؛ «خدایا از تو سؤال می‌کنم بهترین آنچه

را عباد صالحین تو از تو تقاضا می‌کنند.»

وَ أَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ؛^۱ «و از

آنچه بندگان مخلص تو به تو پناه می‌برند، خدایا من

هم پناه می‌برم.»

برای تعجیل در فرج امام زمان علیه السلام و

نثار شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام که از دار فانی

به دار باقی مشرف شده‌اند، سه صلوات ختم کنید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.